

بیماری مالیخولیا در طب اسلامی*

دکتر مهدی محقق

کلمه «مالیخولیا» که به صورت «مالتخولیا»^(۱) نیز به کار رفته معرب کلمه Melancholia است که جزء اول آن MELANOS به معنی سیاه و جزء دوم Chole به معنی خلط است که در عربی از آن به «المرّة السوداء» و به فرنگی Black Bile تعبیر می شود. سید اسماعیل جرجانی در وجه اشتقاق این کلمه می گوید: «مولی» «نام سودا» و «خولش» نام خلط است چون خواستند که گویند «خلط سوداء» گفتند «مالیخولیا» و خداوند این علت را «مالیخولی» گویند.^(۲)

در طب اسلامی از «مالیخولیا» تعبیر به «الوسواس السوداوی» شده است^(۳) و گفته اند که مرکز آن دماغ یعنی مغز است زیرا در رگهای دماغ خونهایی است که به سودائیت یعنی سیاهی می گراید^(۴) و غلبه آن موجب پدید آمدن آرای فاسد و اندیشه های نادرست می گردد و از آنجا که دماغ یعنی مغز را «سیدالاعضاء» می دانستند می گفتند حس و حرکت از آن نشأت می گیرد و به قلب و کبد می رسد و هرگاه این بیماری بر آن چیره گردد درمان آن دشوار است زیرا حس و حرکت قلب و کبد بدان پیوسته است.^(۵) از علامات ابتدایی و نشانه های آغازین

*. کتاب درخت معرفت، تهران ۱۳۷۷.

بیماری مالیخولیا دوست داشتن تنهایی و خلوت‌گزینی است «حب التفرّد والتخلی» که فقط پزشکان ماهر می‌توانند آن را تشخیص دهند و در همان آغاز به دفع آن پردازند و گرنه این حالت به اندوه و غم depression گرایش پیدا کند درمان دشوارتر می‌گردد زیرا به مرور زمان هم خلط جایگزین‌تر می‌گردد و هم بیمار از پذیرش درمان امتناع می‌کند.^(۶)

اخوینی بخاری می‌گوید: بدان که تفسیر مالیخولیا ترسی بود بی‌معنی و این بیماری بی‌تب بود و سخنان بی‌معنی گویند و گاه بگریند و گاه بخندند و چون چیزی بپرسیشان به جواب اندر مانند یا جوابی دهند دروغ و همه سخن دروغ گویند.^(۷)

سید اسماعیل جرجانی می‌گوید:

و ببايد دانست که اوهام و خیالات خداوند این علت از بسیار گونه باشد بعضی را وهم افتد که او را زهر داده‌اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود. و بعضی را وهم افتد که زود بخواهد مرد و سخن مرگ گوید و از آن ترسد. و بعضی را وهم افتد که او را بخواهند گرفت و بخواهند کشت و بعضی را وهم افتد که او را سر نیست. و بعضی را هم وهم افتد که پوست او چون کاغذ شدست. و بعضی را وهم افتد که ماری به حلق او فرو شده است.^(۸)

و هم او در ادامه این گفتار می‌گوید:

و بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر تندرستی عادت کرده باشند و بدان مشغول بوده، مثلاً اگر لشکری بوده باشد دعوی پادشاهی کند و سخن مملکت و تدبیر حرب و قلعه گشادن و مانند آن گوید، و اگر دانشمند بوده

باشد دعوی پیغامبری و معجزات و کرامات کند و سخن خدای گوید و خلق را دعوت کند. جالینوس گوید مردی را دیدم که علم نجوم دانست و او را این علت افتاد همیشه ترسیدی که اگر فلک فرو افتد بر سر مردمان افتد دستها برداشته بودی تا اگر فرو افتد به دست بگیرد تا بر سر او نیاید. و دیگری را دیده‌اند که به تندرستی مرغ‌فروشی کردی چون در آن علت افتاد وهم او چنان شد که او مرغی گشتست هر وقت بازوها بجنبانیدی و بانگ خروس کردی و دیگری را دیده‌اند که سفال‌فروشی کردی چون در آن علت افتاد او چنان شد که او سفالین شدست ترسیدی که اگر به دیواری باز آید بشکند.^(۹)

دانشمندان اسلامی روشهای گوناگونی را برای درمان مالیخولیا بیان داشته‌اند. روش اول که می‌توان آن را روش مستقیم نامید با دخل و تصرف در بدن بیمار صورت می‌گرفت و آن عبارت از این بود که نخست با «تدبیر ملطف» به «ترطیب بدن» یعنی رطوبت‌دار کردن و تر و تازه گردانیدن تن می‌پرداختند^(۱۰) و به بیمار داروهای اسهال‌آور می‌خوراندند تا بدن پاک و تر و تازه گردد و سپس درمورد لزوم فصد از رگهای (کحل و قیفال و اسلیم و باسلیق را تجویز می‌کردند تا خون آلوده به خلط سیاه بیرون آید و از این عمل تعبیر به «استفراغ دم سوداوی» می‌کردند.^(۱۱) و آنگاه نوشیدنی‌ها و غذاها و نقل‌ها و میوه‌های خاصی را به بیمار می‌دادند و روغنهای خاصی را هم برای مالیدن به سر و نیز استحمام را با شرایطی مخصوص برای بیمار تجویز می‌کردند.^(۱۲)

روش دوم این بود که بیمار را به شغل‌های اضطراری که فکر و اندیشه را به خود مشغول دارد و همراه با سود و زیان و ترس و وحشت باشد و دارند و یا او را به سفرهایی که حرکت و فعل و انتقال مداوم در آن است بفرستند زیرا معتقد

بودند که بیکاری و بی‌فکری منشأ اندیشه‌های نادرست و تولید این بیماری است و اگر مشاغل و اسفار برای بیمار میسر نشد و سایل صید و شکار و شطرنج و سماع موسیقی برای او فراهم آورند تا نفس بیمار به افکار عمیق‌ه بعیده که سرانجام به حزن و اندوه و غم منتهی می‌شود متوجه نگردد. و نیز می‌گفتند که گاهی یک حادثه اضطراری موجب بهبود یافتن این بیماری شده است همچون خرابی و آتش‌سوزی و یا ترس و وحشت از سلطان و نظایر آن و همچنین گفتگو با بیمار و کوشیدن در گشودن دشواری‌های روحی او کمک به درمان بیماری می‌کرده است، همچون کسی که در این اندیشه و غم بوده است که خدا از کجا آمده است و جهان را چگونه خلق کرده است و پزشک به او می‌فهماند که این مشکل او تنها نیست بلکه فکری است که همه خردمندان جهان را به خود مشغول داشته است و سپس بیمار از شنیدن این گفتار آرام گرفته است.^(۱۳) و این همان مصداق گفته ناصر خسرو است در بیت زیر:

فسونگر به گفتار نیکو همی

برون آرد از دردمندان سقم^(۱۴)

روش سوم درمان این بوده است که با لطائف‌الحیل اندیشه‌های دروغین و افکار نادرست را از ذهن بیمار بیرون آورند که نمونه آن داستانه‌های زیر است:

علی بن ربن طبری نقل می‌کند که مردی از خواب بیدار شد و پتداشت که در هنگام خواب ماری به حلق او فرو رفته است و از این روی دچار اندوه و غم فراوان گردید. پزشک با بررسی از حلق و شکم او به او فهماند که چنین امری رخ نداده ولی بیمار نپذیرفت. از این روی پزشک ماری را در کیسه کرد و با خود پنهانی نزد بیمار آورد و به او گفت داروی قی‌آوری برای او آورده است و باید

چشم خود را ببندد و قی کند و درحین قی کردن مار را در طشت افکند و گفت اکنون راحت شدی زیرا مار از شکم تو بیرون آمد و با این حيله بیمار از آن اندیشه نادرست رهایی یافت.^(۱۵)

ابن مطران می‌گوید صاحبان مالیخولیا بیش از هر نوع بیمار دیگر اصرار دارند که نزد پزشک بروند ولی وقتی که می‌روند از دستور او سرپیچی می‌کنند، همو از قول اسحق بن عمران در کتاب مالیخولیا نقل کرده است که در قیروان مردی را دیده است که می‌پنداشت سر ندارد و از این روی در اندوه و غم به سر می‌برد. اسحق بهترین درمان را در این دیده است که برای بیمار کلاهی از سرب بسازد و همچون خود بر سر او بگذارد. سنگینی این کلاه سربی موجب گردید که بیمار از آن اندیشه فاسد و گمان نادرست بیرون آید و یقین کند که همچون دیگران او هم سر دارد.^(۱۶)

نظامی عروضی می‌گوید که «مالیخولیا» علتی است که اطبا در معالجت او فرو مانند اگرچه امراض سوداوی همه مزمن است، لیکن مالیخولیا خاصیتی دارد به دیر زایل شدن.» او سپس داستان جوانی را که می‌پنداشت گاو شده است می‌آورد و کیفیت درمان او را که به دست ابن سینا انجام گرفت چنین بیان می‌کند: پس خواجه (یعنی ابوعلی ابن سینا) برنشست همچنان با کوبه بر در سرای بیمار آمد و با تنی دو در رفت و کاردی به دست گرفته گفت این گاو کجاست تا او را بکشیم. آن جوان همچو گاو بانگی کرد، یعنی اینجاست. خواجه گفت به میان سرای آیدش و دست و پای او را ببندید و فرو افکنید. بیمار آن شنید بدوید و به میان سرای آمد و بر پهلو راست خفت و پای او سخت بیستند. پس خواجه بیامد و کارد بر کارد مالید و فرو نشست و دست بر پهلو او نهاد چنانکه عادت

قصابان بود. پس گفت وه این چه گاو لاغری است این را نشاید کشتن علف دهدش تا فربه شود و برخاست و بیرون آمد و مردم را گفت که دست و پای او بگشایید و خوردنی آنچه فرمایم پیش او برید و او را بگویید بخور تا زود فربه شوی. چنان کردند که خواجه گفت. خوردنی پیش او بردند و او همی خورد و بعد از آن هرچه از اشربه و ادویه خواجه فرمودی بدو دادندی و گفتند که نیک بخور که این گاو را نیک فربه کند. او بشنودی و بخوردی بر آن امید که فربه شود تا او را بکشند. پس اطبا دست به معالجت او برگشادند چنانکه خواجه ابوعلی می فرمود یک ماه را به صلاح آمد و صحت یافت و همه اهل خرد دانند که این چنین معالجت نتوان کرد، الا به فضلی کامل و علمی تمام و حدسی راست.^(۱۷)

در بیمارستانهای اسلامی بخش ویژه‌ای به بیماران سوداوی و مالیخولی اختصاص داشته است. کشکری از پزشکان قرن چهارم هجری تجربیات و مشاهدات بالینی خود را درباره مالیخولیا و وسواس سوداوی که در بیمارستانهای صاعد و بدر و سیده مادر المقتدر خلیفه عباسی (۳۲۰-۲۹۵ ق) داشته به تفصیل در کتاب خود بیان کرده است و او می گوید نخستین آزمایشی که از این نوع بیماران باید به عمل آید زیر نظر داشتن خواب بیمار است زیرا تسلط مره سوداء یعنی خلط سیاه بر دماغ موجب دیگرگونی خواب و ورود اندیشه‌های فاسد و غم و اندوه می گردد.^(۱۸)

دانشمندان و پزشکان اسلامی در کتابهای خود فصلی را اختصاص به این بیماری داده‌اند که از میان آنها می توان از *کامل الصنعة* علی بن عباس مجوسی و *حاوی و الطب المنصوری* رازی و *قانون ابن سینا* به زبان عربی و *هدایة*

المتعلمین اخوینی بخاری و ذخیره خوارزمشاهی به زبان فارسی نام برد و همچنین کتابهای مفرد یا تک‌نامه و به قول غربیان مونوگراف Monograph هایی درباره این بیماری تحت عناوین *فی المالیکولیا*، و *فی المرة السوداء*، و *فی الوسواس السوداوی* نوشته شده است که از میان آنها می‌توان از *مقالته فی المالیکولیا* اثر اسحق بن عمران نام برد. متن عربی این کتاب همراه با ترجمه لاتینی آن که به قلم قسطنطین افریقی *Constantinus Africanus* صورت گرفته در سال ۱۹۷۷ در هامبورگ از بلاد آلمان چاپ شده است.

مؤلف در آغاز کتاب چنین گوید:

این کتاب مختصری است که اسحق بن عمران متطبب درباره بیماری معروف به مالیخولیا که همان «وسواس سوداوی» است تألیف کرده تا یادداشت و یادآوری برای خود او باشد برای وقتی که او به سراشیبی پیری که افلاطون آن را «ام النسیان» می‌خواند می‌رسد.

پس از این مقدمه کتاب را بدین‌گونه آغاز می‌کند:

اسحق بن عمران گفت: من در میان آنچه پیشینیان درباره مالیخولیا نوشته‌اند کتابی مرضی و کلامی شافی ندیده‌ام مگر مردی از متقدمان به نام روفس افسی *Rufus of Ephesus* کتابی مشتمل بر دو مقاله درباره این بیماری تألیف کرده و در آن از عوارض و راههای درمان آن به نیکی بحث کرده است جز آنکه او فقط یک نوع از این بیماری را که «علت شراسیفیه»^(۱۹) خوانده می‌شود یاد کرده و انواع دیگر آن را رها کرده است. در هر حال عمل او در تألیف این کتاب محمود و ممدوح است چه آنکه هرکس کمترین خدمت به دانشی کند که دانشمندان از آن سود برند مانند همان کس است که پیوسته در آن دانش

متوغل بوده و به عنایت آن رسیده است و چون این دانش مورد غفلت پیشینیان قرار گرفته و حتی جالینوس کتابی مفرد درباره آن نساخته و فقط به صورت پراکنده از آن در کتابهای خود یاد کرده است مصمم به نگارش این کتاب شدم که در آن انواع این بیماری و روش درمان آن را یاد کنم.

نگارنده قصد داشت در همین گفتار به معرفی تفصیلی کتاب مالیخولیای اسحق بن عمران بپردازد ولی به جهت محدودیت وقت از این هدف صرف نظر کرد و آن را به فرصتی مناسب تر موکول نمود. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

یادداشت‌ها:

۱. ابن سینا در *الارحوزة فی الطب* (پاریس ۱۹۵۶)، ص ۹۳ هنگام برشمردن بیماریهای سوداوی گوید:
- و داء مانخولیا فی الراس و ما دهی البول من احتباس
۲. ذخیره خوارزمشاهی (تهران ۱۳۵۵ چاپ عکسی)، ص ۲۹۷.
۳. *مفتاح الطب*، ابوالفرج ابن هندو (تهران ۱۳۶۸)، ص ۱۲۱.
۴. *الحاوی*، محمد بن زکریای رازی (حیدرآباد ۱۹۷۴)، ج ۱/ص ۱۰۰.
۵. *فردوس الحکمة*، علی بن زین طبری (برلن ۱۹۲۸)، ص ۱۴۱.
۶. *الحاوی*، ج ۱/ص ۱۲۰ و ۱۲۳.
۷. *هدایة المتعلمین* (مشهد ۱۳۴۴)، ص ۲۴۲.
۸. ذخیره خوارزمشاهی، ص ۲۹۸.
۹. مأخذ پیشین، ص ۲۹۸.
۱۰. *الحاوی*، ج ۱/ص ۱۰۸ و ۱۰۹.
۱۱. مأخذ پیشین، ص ۱۰۱.
۱۲. *الموجز فی الطب*، ابن نفیس (قاهره ۱۴۰۶)، ص ۱۲۱.
۱۳. *الحاوی*، ج ۱/ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۱۴. دیوان ناصر خسرو (تهران ۱۳۵۲)، ص ۶۳.
۱۵. فردوس الحکمة، ص ۵۳۸.
۱۶. بستان الاطباء (تهران ۱۳۶۸)، ص ۱۴۱.
۱۷. چهارمقاله (لیدن ۱۹۰۹)، ص ۸۳.
۱۸. الکناش فی الطب (فرانکفورت ۱۹۸۵)، ص ۲۶۱.
۱۹. جمع «شرسوف» به معنی استخوانهای پهلو از سوی شکم، مقدمه الادب زمخشری ذیل همین کلمه. از روفس نقل شده که برخی از پزشکان بیماران مبتلا به مالیخولیا را «شراسیفین» می‌نامیدند زیرا معتقد بودند که آغاز پدیدار شدن مره سوداء یعنی خلط سیاه از زیر شراسیف و دهانه معده است. الکناش فی الطب، کشکری، ص ۱۲۵.